



سید حسن مدرس

واندیشه‌ی تأسیس مدارس عشایری

جعفر ربانی

محمد بهمن بیگی را به حق باید بنیان‌گذار آموزش عشایر ایران دانست، به ویژه که خود علاوه بر مؤسس بودن، مدیر تقریباً مادام‌العمر این دستگاه نیز بود و توانست کار کرد آن را تا حد مطلوبی ارتقا دهد. این اعتراف، اما مانع از آن نخواهد شد که از کسانی یاد کنیم که پیش از بهمن بیگی اندیشه‌ی آموزشی و پرورشی عشایر را طرح کرده و یا در این باب سخنی رانداده‌اند که از آن جمله است **سید حسن مدرس**؛ این نوشته اشاره‌ای است به او و اندیشه‌ی وی در این باب.

نخست باید دانست که عشایر ایران هیچ‌گاه در تاریخ خود از سواد و آموزش بی‌بهره نبوده‌اند. در همه‌ی زمان‌ها، خوانین و کدخدایان و کلاترها غالباً از طریق جذب معلمان، و بهتر بگوییم مآلها و میرزاها به ایل، حداقل در پی باسواد کردن فرزندان و نزدیکان خود برمی‌آمده‌اند؛ چون آن‌ها قدرسواد را می‌دانستند. این امر وقتی بیشتر قابل درک است که بدانیم، در تاریخ ایران تقریباً در همه‌ی موارد، این سران یا رؤسای ایل‌ها بوده‌اند که همواره توانسته‌اند قدرت مرکزی را قبضه کنند و به خود عنوان شاه بدهند و سلسله‌ای را تأسیس کنند (قاجاریه، زنده، افشاریه

و ...). در مورد سواد، برای مثال می‌توان بزرگان ایل بختیاری را مثال آورد که از میان پارهای از آن‌ها در دوره‌ی قاجاریه و بعد، چهره‌های فرهیخته‌ای پیداشدند و بعضاً حتی با زبان‌های خارجی آشنا بودند.

به این نکته هم باید توجه داشت که در گذشته، نه تنها عشایر و ایلات، بلکه به طور کلی طبقات شهری و روستایی نیز در سوادآموزی وضع خیلی بهتری از عشایر نداشتند و این وضع بود تا اواسط دوره‌ی قاجار که مدارس جدید پا به عرصه گذاشتند و سایر قضایا.

و اما مدرس؛ سید حسن مدرس (۱۳۱۶-۱۲۴۸ ش) اگر نگوییم بی‌نظیر، شخصیت کم‌نظیری بود که دوست و دشمن به علمیت، سیاست، هوشیاری، ذکاوت و واقع‌بینی او اذعان دارند. در مجموع، کارنامه و کاروند وی نشان می‌دهد که از دقت نظر زیادی نسبت به همه‌ی پدیده‌های پیرامون و عصر خود از جمله: تاریخ جهان، صنعت جدید، پیشرفت و ترقی، مدرسه، سوادآموزی، زبان فارسی، ایرانی بودن و هم‌چنین آموزش عشایر که مقصد این نوشته است، برخوردار بود.

در آن سال‌ها که **احمدشاه قاجار**، به فرنگ (فرانسه) رفته بود و تمایل چندانی به ادامه‌ی سلطنت نشان نمی‌داد، ولی هنوز اسماً و رسماً پادشاه ایران بود، مدرس متوجه شد تحکراتی در جریان است تا قاجاریه را به طور قانونی منقرض سازند و به جای آن، رژیمی را در ایران روی کار بیاورند که مایل به غرب و البته مایل به انگلیس باشد. کما این که این کار را کردند و رضاخان پهلوی را به پادشاهی رساندند. مدرس که این موضوع را درک می‌کرد، نامه‌ای به احمدشاه نوشت و آن را به دست یکی از روزنامه‌نگاران مورد اعتماد خود به نام سیدعلی اصغر رحیم زاده صفوی داد تا به پاریس برود و به احمدشاه برساند. حرف اصلی او در نامه، خطاب به احمدشاه، این بود که لازم است وی هرچه سریع‌تر به ایران بازگردد و تحت سلطنت را، به اصطلاح، سخت بچسبد و آن را حفظ کند؛ مبادا اتفاقی که پیش‌بینی می‌کرد روی دهد و سرنوشت ایران دگرگون شود. در آن نامه، مدرس از جمله راجع به آینده‌ی عشایر ایران نیز به احمدشاه هشدار داده و چنین نوشته بود: «... آیا تربیت ایلات غیر از تخته‌قاپو کردن [اسکان دادن] اراهی ندارد؟ آیا نمی‌توان برای ایلات، مدارس سیار با برنامه‌ی متناسب درست کرد که اصول وطن‌دوستی و مسائل صحی (بهداشتی) و فلاحتی به آن‌ها آموخته شود؟ آیا نمی‌توان بیمارستان‌های سیار و پزشک و دوا برای ایلات فرستاد؟ همه‌ی این‌ها میسر و خیلی هم آسان است، اما رژیم آینده تصمیمی ندارد جز این که ایلات را تخته‌قاپو کند تا گوسفند و اسب ایرانی که در حال حاضر برای فروش تا قلب اورپا انتقال می‌یابد و سرچشمه‌ی عایدات هنگفت این کشور است، رو به نابودی گذارد و روزی برسد که برای شیر و گوشت و پوست هم گردنمان جلوی خاریان خم گردد.»

البته می‌دانیم که احمدشاه به ایران بازنگشت و با او سلسله‌ی قاجاریه به پایان رسید، مدرس هم نماند و سرانجام به دست مأموران رضاخان در کاشمر به شهادت رسید.

اما اندیشه‌ی مدرس در باب آموزش عشایر، پس از چند دهه، به دست محمد بهمن بیگی صورت تحقیق یافت.

*این نوشته حاصل مطالعه‌ی کتاب **زندگانی سیاسی احمدشاه قاجار** به قلم دکتر جواد شیخ‌اسلامی است.